



انس التائبین

تصحیح و توضیح علی

فاضل

احمد جامی شیبلی

بنا بر متن تصحیح و توضیح

دکتر علی فاضل

شیخ جام در انس التائبین

سید محمد راستگو

یافتیم. و سرانجام با خواندن کتاب انس التائبین نوشته خود شیخ، و انس چندروزه‌ای که با آن داشتیم، شیخ را عارفی وارسته، صوفی‌یی با صفا، مرشدی هدایتگر، عالمی نکته‌سنج و نویسنده‌ای خوش قلم دیدیم.

تصویری که پیش از خواندن کتاب انس التائبین از شیخ در ذهن من و در ذهن بسیاری دیگر نیز بوده و دست و پا چهره واقعی شیخ، چهره‌ای که در نوشته‌های او چون انس التائبین، سراج السائرین، روضة‌المدنیین و... جلوه‌گر است، همسازی و همخوانی ندارد. تصویری است که مریدان شینته و ساده‌دل شیخ، همانان عقلشان به چشمشان است و بزرگی و منزلت را تنها در کرامت نمایی و شگفت‌کاری می‌دانند، با ساخت و پرداخت دهها و هبل صدها حکایت و روایت ریز و درشت، طرح و ترسیم کرده‌اند. حکایت و روایت‌هایی که ۳۶۹ شماره از آنها را، سدیدالدین محمد غزنوی مرید ساده‌اندیش و آسان‌پذیر و کرامت‌پسند شیخ در کتاب خود «مقامات ژنده‌پیل» گرد آورده است. آن هم حکایتها و روایت‌هایی که بسی از آنها نه تنها نشان بزرگواری و منزلت نیستند، بلکه گواه ریاکاری، عوامفریبی، دکانداری و نفس‌پرستی است.

انس التائبین. احمد جام (ژنده پیل). تصحیح و توضیح علی فاضل. (چاپ اول: تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۸). ۷۰۴ ص، وزیری.

نخست بار با این دو بیت عبدالرحمان جامی:

مولدم جام و رشحه قلمم

جرعه جام شیخ الاسلامی است

زین سبب در جریده اشعار

به دو معنی تخلص جامی است

که از دوران دبیرستان به خاطرمانده است، با نام شیخ احمد جام صوفی بلندآوازه سده‌های پنجم و ششم آشنا شدم. و بعدها از طنز و تعریض خواجه شیراز، در بیت معروف: حافظ مرید جام جم است ای صبا برو

و ز بنده بندگی برسان شیخ جام را^۱

و بحث و گفتگوهایی که در باره این بیت خوانده بودم^۲، شیخ را زاهدی عبوس و صوفی‌یی خشک و کرامت‌فروش شناختم^۳. و براین شناخت در کتاب مقامات ژنده‌پیل^۴ که گزارش کرامت‌های شیخ جام است^۵ نزدیک به چهارصد گواه

شیخ جام تصویر شده در مقامات، عارف وارسته آزاده‌ای نیست که رفتار و گفتار، دیدار و شنیدار، نشست و خاست و سکوت و سکوتش، همه ملکوتی و خدایی، ادب آموز و انسان ساز و معرفت آموز و عبرت انگیز باشد (چیزی که از یک عارف انتظار داریم) و بیننده و شنونده و خواننده را شیفته و فریفته سازد؛ بلکه تصویر وی در این کتاب، دکان دار عوام‌فزیب و کرامت فروشی است که پیوسته به قصد خودنمایی و به رخ کشیدن قدرت و منزلت خویش، در کار کرامت بازی و عجایب‌نمایی و شگفت کاری است.

زندگی تصویر شده برای شیخ در مقامات، زندگی یک پیر مرشد وارسته آزاده نیست، بلکه بیشتر یک سوپر مارکت کرامت فروشی است و سرشار از هرگونه کالای کرامتی. و یا مانند بازیگر یک سیرک کرامت بازی است، و جناب شیخ بازیگر بوالعجب شگفت کار هر کاره‌ای که هر لحظه در کار غمناکی تازه و شگفت تر است. پزشک مسیحاده می است که بارها و بارها، تنها با مالیدن آب‌دهن و یا دمیدن و فوت کردن، کوران را بینا می سازد (ص ۱۸۵ و ۱۸۶)؛ مفلوجان را شفا می بخشد (ص ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸)؛ دیوانگان را به عقل می آورد (ص ۱۸۶، ۱۸۹) و نیز بیماران صعب‌العلاج و درمان‌ناپذیر را درمان می کند (ص ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۶۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۷)؛ سترونان و بی‌بچگان را از انسدوده بی‌فرزندیها می سازد (ص ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۹، ۲۸۹)؛ غیب‌دان نهان‌بینی است که اسرار نهفته را آشکار می کند و اندیشه‌ها را باز می خواند و چهره‌ها و جاهاتی نادیده را به درستی و دقت توصیف و ترسیم می کند (ص ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۱۰، ۲۳۶، ۲۷۰، ۲۷۱)؛ جایگاه زور، خور، گاو و دیگر گمشده‌ها را بی‌کم و زیاده نشان می دهد (ص ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۶۱، ۲۶۵، ۳۷۳، ۳۷۴، ۱۸۱، ۲۸۶)؛ کیمیاگر چیره‌دستی است که تنها با اکسیر اراده و نگاه، آب را مروارید می نماید (ص ۹۴)؛ سنج را لعل می سازد (ص ۱۷۹)؛

سنگ، خاک، خاک‌اره، (ص ۵۶)؛ شکر (ص ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱)؛ قرص نان (ص ۱۸۲)؛ نخ سجاده (ص ۱۳۵)؛ موی سر (ص ۱۷۱) و چرک پیشانی را (ص ۱۸۳) به زر سرخ و زرد بدل می کند. حتی دشتی فراخ و گسترده را با همه سنگ و خاک و درخت و گیاه، یکسره زرناب، و بروبار درختان و بوته‌هایش را لعل و مروارید می سازد (ص ۶۴، ۱۱۳). البته گاه نیز زر را خاک و مروارید را آب می نماید (ص ۴۵، ۹۴، ۲۴۱). همچنین سوارکار بوالعجبی است که سوار بر خر، اسپان تیزتک را وامی نهد (ص ۶۴)؛ سیاست پیشه‌ای است که هم در کسار عزول و نصب این و آن است (ص ۱۰۸، ۲۶۴، ۲۵۵)؛ و هم از سوی جهان غیب سرپرستی سلطان سنجر به او سپرده شده است، و از این رو است که گاه توطئه‌های دشمنان را برای کشتن و مسموم سازی او بی اثر می سازد (ص ۳۶، ۷۱)؛ و گاه در جنگهای هزیمت شده، او را از شکست نجات داده، بر دشمن پیروز می سازد (ص ۲۳۸).

البته در دکان کرامت فروشی و سیرک کرامت بازی شیخ، که محمد غزنوی ترسیم کرده است، کالاها و غمناکهای کرامتی بسیار دیگری نیز هست. کالاها و غمناکهای چون بازشدن درهای بسته (ص ۱۰۹، ۱۹۷، ۲۴۸، ۲۹۰)؛ نگاهداشتن از بام افتادگان، آن هم از راه دور (ص ۱۳۷)؛ با خوراکی اندک جمع انبوهی را پذیرایی و سیر کردن (ص ۱۰۴، ۱۴۶، ۱۸۲)؛ از روی سنگ و گهواره به کسانی روزانه پول و خوراک غیبی رساندن (ص ۳۱، ۳۹، ۱۹۱، ۱۹۲)؛ از جیب خالی زیر آوردن (ص ۱۰۲)؛ درختی را در یک سال سه بار، به بار آوردن (ص ۱۷۵)؛ دیگ حلوی جوشان را به جای کفچه با دست شوراندن (هم‌زدن) و در ظرف ریختن (ص ۹۷)؛ کوزه را رقصاندن (ص ۱۸۵)؛ آب جوی و چشمه را به بالا بردن

(ص ۱۱۴، ۱۱۵)؛ بی آن که پای افزار تر شود، از رودخانه عبور کردن (ص ۸۶)؛ ازدهای دمان را نه تنها به خدمت گرفتن و با آن سخن گفتن که زبان دردهان گرسنه او نهادن و او را برای مدتی طولانی سیر ساختن (ص ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۸۱)؛ خدمت و سرسپردگی وحوش و نخجیران (ص ۱۹۵) و بالاخره، گریستن صفا در مرگ شیخ به گونه‌ای که از زیر هر خشت آن آب روان گردد (ص ۲۰۴)!

شیخ تصویر شده در مقامات، نه تنها آن گونه که از عارفان وارسته انتظار می‌رود، مرد مهربانی و مسامحه، و اهل گذشت و بخشش نیست که انتقام جویی سخت دل و نامهربان، بی گذشت و تنگ نظر است و نه تنها دشمنان، رقیبان و ناپاوران خویش را به کوری، گنگی، مفلوجی و دیگر بیماریهای درمان ناپذیر و گرفتاریهای رهایی ناپذیر مبتلا می‌کند (ص ۱۱۲، ۱۵۲، ۱۵۹، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۸۰) و حتی به مرگ و نابودی محکوم می‌سازد (ص ۱۱۲، ۱۱۶، ۲۵۶، ۲۵۹) که دوستان و خویشان خویش را نیز بی‌بهره نمی‌گذارد. يك بار یکی از همسران و نیز زنی از خویشان خود را بدگناه اینکه از شکاف در خلوت او را نگریسته‌اند، برای همیشه نابینا می‌سازد (ص ۱۱۵)؛ و زنی دیگر از همسران خود را به این گناه که با یکی از خویشان به باغ رفته، پس از بازخواست و اعتراض و عذر و التماس او را ناشنیدن، زن خویش را مفلوج و خانه نشین می‌سازد؛ به گونه‌ای که جز آنگاه که شیخ درخانه است و زن باید او را خدمت کند، توان حرکت از او بازگرفته می‌شود (ص ۱۱۶). و حتی آنگاه که همین محمد غزنوی کرامت‌نویس، می‌خواهد از نزد شیخ به شهر و دیار خود و نزد اهل و خویشان خویش بازگردد و نصیحت شیخ را برای ماندن نمی‌شنود، نخست بار پای او را می‌شکند و سه ماهی زمین گیرش می‌سازد، و دوم بار به چنان چشم‌دردی گرفتارش می‌کند که دو سالی به درازا می‌کشد (ص ۹۹). لابد به این قصد که بماند و کرامات شیخ را گرد کند.

با این که محمد غزنوی آماری از کارهای ارشادی و احتسابی شیخ را در آغاز کتاب خویش (ص ۶) به دست داده که مثلاً «صد و هشتاد هزار مرد است که به دست مبارک شیخ توبه کرده‌اند و هفت هزار بیگانه بر دست او مسلمان شده‌اند و ده هزار خم خمر مغانه پیش است که ریخته‌اند و هزار و دوست چنگ و چغانه و طنبور و رباب و انواع روده‌ها که بشکسته‌اند و زیادت از ده جوال جعد و موی است که بریده‌اند»؛ و با این توصیفها شیخ را در چهره محتسبی سخت گیر نشان داده است^۴؛ با این همه، ما در همه ۳۶۹ حکایت مقامات، هیچگاه شیخ را در کار ارشاد، هدایت‌گری، ادب‌آموزی و معرفت‌انگیزی نمی‌بینیم. یعنی چیزی که از يك شیخ عارف مرشد انتظار داریم اگر نیز گاه او را در کار توبه‌دادن می‌بینیم، توبه‌دادن او نه از راه ارشاد و هدایت است که از راه ترساندن و تهدید است؛ مثلاً ماری سخت بزرگ و هولناک را بر دست گرفتن و از پی کسی دویدن که یا توبه کن یا این مار پرتومی افکنم (ص ۱۲۶). و اگر گاه او را در کار تفسیر قرآن می‌بینیم، نه به قصد بیان معارف قرآنی که برای مفلوب‌سازی رقیب و نشان‌دادن قدرت بیان خویش است. (ص ۶۹).

هرچند بیشترین حکایات مقامات، تصویرگر مردی عوام‌فرب، دنیا دوست و شهوت طلب می‌باشد؛ اما برخی از آنها به گونه‌ای است که جز شکمبارگی، شهوت پرستی، شهرت‌گرایی، رقیب‌زدایی، خودخواهی و خودمحوری توجیه دیگری نمی‌پذیرد. مثلاً قصه چله مردانه شیخ که به قصد شکست رقیب برگزار شد و البته به دلیل ناتوانی رقیب دو روز و نیم پیش نپایید و شیخ در هر روز دو بار و هر بار دو گوسفند همراه با دو خوان تکلفات (نان، سبزی، میوه،

شیرینی، شربت و...) نوش جان کرد؛ یعنی در دو روز و نیم ده گوسفند پاده خوان تکلفات، بی آنکه از جای خود برخیزد و به دفع نیاز یابد (ص ۶۷). و یا حکایت دل بستن شیخ در هشتادسالگی و پس از چندین زن و فرزند به دختری چهارده ساله و برای راضی سازی و تسلیم پدر و مادر ناراضی دختر، چند شب پیاپی آنان را به کابوسهای وحشت انگیز مبتلا کردن و سرانجام برای شکست مقاومت آنها، سرای را بر سردخترشان ویران کردن، و به شرط رضایت آنها دختر را سالم از آوار بیرون آوردن، با این ترفند، و در همان نخستین شب، تنها به این دلیل که به دختر صدمه ای نرسد، به جای صلبار... به شصت بار بسنده کردن، و این گونه مردی خویش را به مادر دختر نمودن (ص ۲۰۲). و یا کتک زدن به میزبانی که به جای قلبه، نان و تره و ماست آورده بود، و خود قلدرانه برخاستن و قلبه را از مطبخ آوردن (ص ۲۸۹). و یار در محقه بر دوش مردم سوار شدن (ص ۷۷) و یا....

شاید چهره ای که در کتاب مقامات برای شیخ تصویر شده، برای ظاهرینان ساده اندیش و کرامت پسندی چون محمدغزنوی که بزرگی شیخ را در همین ها می بینند، مطلوب، دوست داشتنی و پذیرفتنی باشد و آنان را خشنود و خرسند سازد؛ اما هرگز نمی تواند برای آنان که بحق، از شیخ وارستگی و آزادگی و معرفت آموزی و هدایت گستری انتظار دارند، پسندیدنی و پذیرفتنی باشد، و دست کم حافظوار زبانشان را به طنز و تعریض نگشاید.

از آنچه گفته آمد نباید پنداشت که ما را به شیخ جام اراقی نیست و یا به کرامت اعتقادی؛ که ما هم به شیخ جام ارادت داریم و او را بزرگوار و ستودنی می دانیم (البته شیخ جامی که در انس الثائبین و دیگر آثار او جلوه می کند، نه شیخ تصویر شده در مقامات) و هم به کرامت و وقوع آن از مشایخ و مرشدانی چون بوسعید و شیخ جام و... باور داریم. آنچه برای ما ناپذیرفتنی و انکارکردنی است، این است که کسی کرامت را ابزار خودنمایی، دکانداری، نفس پرستی،

دنیاخواهی، دشمن آزاری، رقیب زدایی، قدرت نمایی و... سازد.

با چهره شیخ جام مقامات که چهره ای نه چندان پذیرفتنی و پسندیدنی است، کم و بیش آشنا شدیم. و اما شیخ جام انس الثائبین

شیخ جامی که در انس الثائبین و نیز دیگر نوشته های شیخ بر خواننده جلوه می کند، به ویژه خواننده ای که با چهره تصویر شده برای شیخ در مقامات نا آشنا باشد، مرشدی هدایت گستر، پیروی پندآموز، راهدانی راهنمون، صوفی بی صفا سیرت، عالمی بسیازدان، ژرف اندیشی باریک نظر، واعظی خوش بیان و بالاخره، نویسنده ای خوش بنان است، که به گواهی نوشته های چندینی که شماری از آنها (رسالة سمرقندیه، انس الثائبین، مفتاح النجاة، بحر الحقیقة، کنوز الحکمة، روضة المذنبین و سراج السائرین)^۷ خوشبختانه به جای مانده و به دست رسیده است، تمام توش و توان، و ذهن و زبان، و بیان و بنان خویش را در خدمت شریعت و طریقت نهاده و عمر را در کار هدایت گستری، معرفت آموزی، انسان سازی و مسلمان پروری، مایه گذاشته است.

انس الثائبین و نیز دیگر نوشته های شیخ، که گویا بازنویسی مجلس گویبهای او باشند، با زبان و بیانی مهرآمیز و شورانگیز - که نشانه های آن را در نوشته هایش می بینیم - و با بهره گیری از آیات و روایات و حکایات و اشعار و امثال، مردم را ارشاد و راهنمایی می کرده است و معارف شریعت و طریقت، و راه و رسم سلوک و معرفت، و راز و رمز خودسازی و عبودیت را به آنان می آموخته است و با حوصله و بردباری، پرسشهایشان را در باره مسائل اخلاقی، سلوکی، و مذهبی و... پاسخ می گفته و مشکلاتشان را می گشوده است. آن گاه

حاصل این سخنرانیها و گفتگوها را که معمولاً از سوی مریدان و شاگردان یاده‌داشت برداری می‌شده، بازبینی، دستکاری و بازنویسی کرده و به صورت نوشتار آورده است تا هم فایده آنها از محدوده شنونده‌ها فراتر رود و آنان را که در مکان و زمان مجلس گویی حضور ندارند نیز فراگیرد، و هم یادمان خیری از او بر جای ماند. این اثرشاهدی صادق است بر اینکه شیخ، برخلاف ادعای مقامات که او را امی و درس‌ناخوانده معرفی کرده^۸، عالمی است درس‌خوانده، اهل کتاب و مطالعه^۹، بسیار دان و نکته‌یاب، ژرف‌اندیش و تیزنظر، که هم از قرآن و تفسیر و حدیث و اقوال مشایخ و آنچه روی هم علوم نقلی خوانده می‌شود آگاهی گسترده‌ای دارد، و این از بهره‌گیریهای بسیار مناسب و به جای او از آیات قرآنی، احادیث قدسی، روایات نبوی و اقوال مشایخ و بزرگان در جای جای نوشته‌هایش دانسته می‌شود، (آنگونه که در «انس الثائبین» - به گواهی فهرست پایانی کتاب - نزدیک به پانصدبار از آیات قرآنی، آن هم بسیاریه جا و زیبا بهره گرفته است، و حدود دویست بار احادیث و اقوال بزرگان را شاهد آورده است. و با این شیوه هم سخنان و عقاید خویش را با پشتوانه‌های استوار و انکارنکردنی همراه کرده است و هم به آنان که تصوف و طریقت را با دیانت و شریعت در ستیز می‌بینند، پاسخ گفته است. و هم مقصود خویش را آشکارتر عرضه کرده است.)؛ و هم بر آنچه فرهنگ عامه خوانده می‌شود، اشراف و آگاهی دارد، و این از کاربرد فراوان و به جای تمثیلهای، مثلها، حکایتها و تعبیرهای عامیانه در جای جای سخنش آشکار می‌شود؛ و هم ذهنی نظم‌یافته، با برنامه و تشتت‌گریز دارد، و این از نظم و نظام و بخش‌بندیها و گروه‌سازیهای اصلی و فرعی که در همه کتاب دیده می‌شود، معلوم می‌گردد؛ و هم از اندیشه‌ای توانا و منطقی و فکری استوار و ژرف‌کاو، برخوردار است، و این از نکته‌سنجیها، ظرافت‌کاریها و موی‌شکافیهای که در

تصریفها، تقسیمها و عرضه‌مباحث کتاب هست، دانسته می‌شود؛ و هم از راز و رمزها و شیوه و شگردهای نویسندگی، برای نفوذ و اثرگذاری بیشتر در خواننده آگاه است، و این از شیوه طرح مباحث، نوع تعبیرها و بهره‌گیری از حکایتها و تمثیلهای دریافت می‌گردد. و بالاخره اینکه بر زبان فارسی و گنجینه واژگانی آن و بر شیوه ترکیب‌سازی و واژه‌آفرینی آن، تسلطی ستودنی دارد، و این هم از نشر استوار و شیوای او، و هم از ترجمه‌های زیبایی که از آیات و روایات به دست داده است^{۱۰}، و هم از انبوه واژه‌ها و ترکیبهای ناب و خوش‌آهنگ و خوش‌ساختی که در نوشته‌هایش به کار برده است (و فهرستی از آنها در پایانه کتاب آمده است) دانسته می‌شود.

اینک نگاهی گسترده‌تر به «انس الثائبین»

شیخ، «انس الثائبین» را - که در پارهای مآخذ انیس الثائبین نیز خوانده شده - آنگونه که خود در مقدمه اشارت کرده است، در پاسخ درخواست مریدان و خواستاران نوشته است.^{۱۱} و خود با ترویج و فصل‌بندی، آن را بر چهل و پنج باب که فهرست آنها را در آغاز آورده بنا نهاده است. شیوه او در طرح مباحث در همه چهل و پنج باب کتاب، این است که هر باب را با پرسش یا پرسشهایی که بیانگر عنوان آن باب است و گویا از سوی مریدان در مجالس عمومی و خصوصی طرح می‌شده‌اند، آغاز کرده، و با پاسخ‌گویی به این پرسشها، همراه با نکته‌سنجیها، روشکافیها و ظرافت‌کاریها، کتابی خواندنی و ماندنی و آموزنده و سازنده فراهم ساخته است، و یکی از متون بسیار خوب صوفیانه را سامان داده است.

خواننده کتاب نه تنها با شرح و بیان دقیق، استادانه، منظم و بسامان مباحث بسیاری چون عقل و عاقل، معرفت و عارف، توحید و موحد، سنی و جمعی، بیدار و بیداری، توبه و تائب، اخلاص و مخلص، هوی و هوی‌داری، علم و عالم، پیر و ویژگیهای پیر، مرید و شرایط ارادت، طلب و طالب، شریعت و حقیقت، راه و مرکب راه، یاری و برادری، توفیق و موفق، صوفی و درویش، مهتدی و منتهی، معجزه و کرامت، دنیا و دنیاداری، عوام و خواص، حرص و همت، زهد و زاهد، قناعت و قانع، تقوی، متقی و اتقی، سماع و روایی و ناروایی آن، راه اولیاء و ابدال، مؤمن و مسلمان، خاطر و گونه‌های آن، شاهد و شاهدبازی، نصیحت و ناصح، مدعی صادق و کاذب، مکاید ابلیس، سخنان محققان و ادب با حق و خلق، که به ترتیب عناوین و بخش‌های کتابند، انس و آشنایی می‌یابد؛ بلکه شرح و تفسیر بسیاری دیگر از نکات تصوف و عرفان را چون عید عارف، بهار عارف، تسامح عارف، کشش و عنایت، حجاب خودی، ولاء و بلا، محنت و محبت، رازداری، تفاوت حال اولیاء، مستور بودن اولیاء، عشق و شطح، قطب و ابدال، ملامت‌پذیری و... که در جای جای کتاب به مناسبت آمده‌اند، نیز می‌یابد و با صدها آیت و روایت و گاه شرح و تفسیر و ترجمه آنها انس می‌گیرد، و از این انس و خوگرها، بلرهای ایمان و عرفان کاشته در فطرت خویش را به رویش می‌آورد، و شیرینی ایمان و ایقان و عرفان را با کام جان می‌آمیزد، و دست کم ساعت‌هایی از دنیای آشوب و شیادی و رنگبارگی بیرون، به دنیای پاک و صافی و بی‌برگ درون‌گام می‌نهد.

دوست داشتم و بر این بودم که دست در دست خوانندگان، به گلگشتی در کوچه باغهای دل‌انگیز و جان‌آمیز «انس الثائبین» بخرامیم، و کام جان از شهد کلامش شیرین، و دماغ دل از نسیم پیامش عطرآگین سازیم، و دریغا که اطناب مقال، ما را از این گلگشت باز می‌دارد^{۱۲}.

«انس الثائبین» افزون بر اینکه از متون گرانسنگ و ارجمند عرفان و تصوف است، (و از این جهت، مأخذی پرفایده و کارآمدی برای شناسایی و بررسی بینش‌ها و برداشتهای عارفان و صوفیان، بویژه مشایخ خراسان و بالخصوص، شخص شیخ جام است)، از متون ارزشمند ادب فارسی نیز هست، و از این رو نیز ارزش و شایانی بسیار دارد، به ویژه اینکه از یادمانهای دوران شکوفایی و شیوایی نثر فارسی است و می‌تواند در بررسیهای ادبی فواید فراوانی از پی داشته باشد.

کتاب، از آنجا که هم اثر پذیرفته از مجلس‌گوییهای شیخ است، و هم برای عامه مریدان و خوانندگان نوشته شده است، در عین استواری و شیوایی به سبکی ساده و شیوه‌ای آشکار، به دور از پیچیدگی و دیربایی نوشته شده است و همین همراهی سادگی و رسایی با استواری و شیوایی، کتاب را از دید ادبی و نوشتاری در پایگاهی بلند جای داده است، و آن را برای آنان که می‌خواهند در فارسی نویسی ورزیدگی یابند، ثمرخیز و بهره‌انگیز ساخته است.

البته در کتاب ویژگیهای واژگانی و صرفی و ساختارهای دستوری و نحوی نیز هست که برای خواننده امروزی ناآشنا می‌نماید و زودیابی مقصود را در آغاز اندکی با دشواری همراه می‌سازد، ویژگیهایی چون: جدایی و فاصله پیشوند «می» از فعل همراه در ساختهایی چون: «مرد که می‌قیمت گیرد» (ص ۲۶۱) به جای «مرد که قیمت می‌گیرد»؛ نشستن ضمیر شخصی به جای ضمیر مشترک در ساختهایی چون: «تابوکه ما برتوبه ما استقامت توانیم آورد» (ص ۲۹۷) به جای «...توبه خود...»؛ کاربرد «باز» و «فاز» به جای «با»

در ساختهای چون: «بازین» (با این)، «بازآن» (با آن)، «بازو» و «فازو» (با او)، «بازیشان» و «فازیشان» (با ایشان)؛ «یا» به معنی «اگر»، هم به تنهایی و هم در ساخت «یاچه» به جای «اگرچه»، «فرا» و «با» به جای «به»؛ «زفان» به جای زبان؛ «هنباز» به جای انباز؛ آشناب به جای شنا؛ «بستاخ» به جای گستاخ؛ «برویدگان» به جای گرویدگان؛ «ددیگر» و «سدیگر» به جای دوم و سوم؛ «توش» به جای تیش و تابش؛ «یاویدن» و مشتقات آن چون: «یاوم»، «یاوند» و... به جای یافتن، یابم، یابند و...؛ نیز شماری از واژه‌هایی که با گذشت زمان از رواج افتاده‌اند و برای امروزیان ناآشنایند. پیداست که اینها از ویژگیهای سبکی زبان زمانند و در بررسیهای سبک شناختی به کار می‌آیند با آنچه که گفتیم سبک کتاب ساده و رساست، در ستیز نیست. ظرافت و پارگی برخی از مباحث نیز شاید در مواردی برای کسانی دشواری آفرین باشد، و این البته از ویژگیهای مباحث عرفانی است و با شیوه نگارش شیخ که در آسان‌سازی مرفق نیز برده است، پیوندی ندارد.

درست است که سبک کتاب ساده و مرسل، و رها از تکلف و صنعت‌گرایی است؛ با این همه درجای جای آن برخی از صنایع و آرایه‌های بدیعی، چنان سجع، قرینه‌سازی، جناس، پاغازی تضاد، تناسب^{۱۳} و... به زیبایی و ظرافت به کار رفته است. یادکرد نمونه‌هایی از آنها بجا می‌نماید:

سجع: (هماهنگ‌سازی واژه‌های پایانی جمله‌های پیاپی)

عاشقان «افتادگان درد خویش‌اند، سرپرگرد، و دل‌پرورد، و رخان زرد، و بادسرد از درد عاشقی...» (ص ۲۱۸).

«ندانم تا خود چه باشد این که درویش دل ریش ممتحن را می‌باشد: از خلق دور، و از خود نفور، و به تن رنجور، و به دل مسرور، و به سر پر نور.» (ص ۲۹۳).

«این راهی است که پای انزار این راه جان است، و زاد

این طریق مؤانست رحمن است، و قدم در این راه ترك دو جهان است. (ص ۲۹۵).

قرینه‌سازی: (همه یا پاره‌ای از واژه‌های معین دو قرینه نثری یا نظم را هماهنگ ساختن)

«نعمت دنیا بیگانگان راست، و نعمت عقبی مطیمان راست، و محبت مولی‌محبان راست.» (ص ۱۵۵).

«هیچ چیز با مردان نکند که گفتار نه در وقت، و نراله به شبیهت.» (ص ۲۶۳)

«سر را با سر رازی است، و غیب را با غیب کاری است.» (ص ۳۲۲)، «در فنا بقا باید جست، و در بقا لقا باید جست.» (ص ۲۹۳).

پاغازی: (بخش پایانی قرینه‌ای را در آغاز قرینه بعدی باز آوردن)

«بار شریعت حقیقت است، و بار حقیقت صداوت است؛ و بار صداوت کرامت است، و بار کرامت ترك علق است.» (ص ۸۷).

«همه چیزها طفیل آدمیان‌اند، و آدمیان جمله طفیل مؤمنان‌اند، و مؤمنان جمله طفیل اولیاء‌اند، و اولیاء جمله طفیل ابدالان‌اند، و ابدالان جمله طفیل پیغمبران‌اند.» (ص ۱۲۱).

«هر که او هفت اندام خویش در بند ادب نگاه دارد یا کافر باشد مؤمن گردد، و یا مؤمن بود مطیع گردد، و یا مطیع بود از ابرار گردد، و یا از ابرار بود مستقیم گردد، و یا مستقیم بود صدیق گردد.» (ص ۲۲۸).

«... صحبت نتیجه ادب است. و ادب نتیجه حرمت است، و حرمت نتیجه صفوت است، و صفوت نتیجه دل است، و دل خزینه عقل است، و عقل خزینه سر است، و سر

خزینة معرفت است و معرفت سر حق است. « (ص ۳۳۸).

مثل آوری:

از دیگر فواید ادبی کتاب، امثال به کار رفته در آن است که هم به عنوان آرایه‌ای بدیعی لطف و ظرافت سخن مؤلف را افزودگی بخشیده‌اند، و هم توجه و تسلط او را بر فرهنگ عامه نشان می‌دهند. آوردن مهمترین آنها در اینجا، بی‌جا نیست؛ به ویژه که مصحح فهرستی از آنها را به دست نداده است: «خرمن سوخته، خرمن سوخته خواهد همه را» (ص ۳۵، ۸۳)؛ «قیمت دل، دل داند نه تن» (ص ۶۱)؛ «کردان راه گم کردند با سر پی آمدند، خرد ما باید که از آن کردی کم تر نباشد» (ص ۱۱۳)؛ «بط بچه را آشناب نباید آموخت» (ص ۱۳۳)؛ «رو بازی کن که عاشقی کار تو نیست» (ص ۱۶۰)؛ «تا نک بر جای باشد، گوشت را به اصلاح توان آورد و بر جای توان داشت. چون نک تباہ شد گوشت به چه به اصلاح آید» (ص ۱۶۳)؛ [چون گند شود گوشت نک دارد سود / چون گنده نک بود چه درمان و چه سود] «رستم را هم رخس رستم کشد» (ص ۱۶۹، ۳۲۰)؛ «با مار در سوراخ به از آن که با قراء در صومعه» (ص ۱۷۷)؛ «هر گوسفند را به پای خویش آویزند» (ص ۳۰۰).

از دیگر ویژگیهای ستودنی کتاب، فراگیری آن بر انبوهی از واژه‌ها، ترکیبها و تعبیرهای زیبای فارسی است که هم نشانگر گستره واژگانی و در نتیجه گستره معنایی ذهن شیخ است، و هم دستداران و خوانندگان این گونه مسائل را خشنود می‌سازد. شماری از این واژه‌ها و ترکیبها که مصحح، فهرستی درخور از آنها را در پایانه کتاب آورده است، اینهاست: آراینده، آزمودگی، از پایگاه افتادن، بازیگری، بازداشت خواستن (استعاذه و پناه بردن)، باشندگان، بحلی خواستن، بدگفت، بدمردمی، بیخ آور، بسنده بردن، بهترینان، پاسداشت، پای افزار، پای بازی، پای گفتن، پدram، پشتواره، ترجمان، ترسایی، تنک عقل، تیزپر، جادوی، چراغ کشتن، چرای آوردن، چرای کردن، چنو، حرام خواره، حرب گاه،

خارستان، خاطر انگیز، خانه آرای، خرد کاری، خرما بنان، خواستاری، در شوریده، دروغزن، دست کشت، دیومردم، راست آهنگ، راست دلی، راست کاری، رسم نهادن، روزپرست، روز گذاردن، روزی خواه، زهر آمیز، ژاژ خایی، ژاژ شنو، سالوس برزیدن، سالوس گو، سالوس گر، سبک دستی، سپاس داری، سرسرا، ستوروان، سره مردی، سزیدن، سودا گرفته، سیاه گلیم، سیم اندود، شاییدن، شک آوردن، شکر گوی، شکر دار، شوریده روزگار، طهارت شکستن، عدل برزیدن، عشق آوردن، فحش گفتن، گزگفتاری، گبرگی، گبرکیش، نازش، نازنده، نرم رفتن، نفریده (معلون)، نیکو خواهی، ویژه کردن، همیشه دان، هوی شکستن، یکی گوی، کی باز (نظیر دیرباز) و...

در کتاب، گاه واژگانی می‌بینیم که هر چند امروزه هم روایی و رواج دارند؛ اما در زبان شیخ به معنایی جز معنای امروز آن به کار رفته‌اند و به همین دلیل هم از نظر تحول معنایی و هم از نظر تحمل بار مفهومی واژه‌ها توجه کردنی است. واژه‌هایی چون: «به تصاویر» به معنی دارای تصویر و عکس دار، «چندی» به معنی این اندازه، «برسیدن» به معنی قام شدن، «داوری» به معنی مخالفت، «دو رویه» گویا به معنی گونه‌ای شعر و سرود، «پیدا کردن» به معنی بیان کردن، «دو بار چند» به معنای دو برابر، «کرد» به معنی نمود و نمایش، «گردش» به معنی تغییر و دگرگونی، «فاوا بردن» گویا به معنی حمل کردن و یا به جای دور بردن، «بازیک» به معنی لطیف و نازک، «فریفته» به معنی مغبون و زبان کرده، «نفریده» به معنی ملعون و نفرین شده، «بردادن» در معانی املاء کردن، شرح دادن و بر زبان آوردن.

در کتاب، شمار بسیاری از ترکیبهای تشبیهی به کار رفته است، که نشانگر قدرت تخیل نویسنده است؛ تخیلی که

هم در همین ترکیبها و تشبیه‌ها و هم در تمثیل آوریهای فراوان کتاب (ص ۵۵، ۶۱، ۷۶، ۸۳، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۴، ۲۱۸، ۲۶۱، ۲۶۴، ۳۱۲) نشر شیخ را رنگی از شعر بخشیده و آن را بسی دل‌پسند ساخته است. اینک نمونه‌هایی از ترکیبهای تشبیهی کتاب: رنگ اخلاص، توش (تابش)، محبت مرکب تقوی، زین جهد، عنان ادب، تنک توکل، رکاب صدق، لگام تعویذ، بریندعنایت، غاشیه نواخت (ص ۵۳). نهالی توبه، نطع استقامت، چهارباش توکل، ندیم عقل، تاج محبت، وکیل صدق، (ص ۱۴۷). تیشه مجاهدت، سوهان تقوی، زنگ فسوق، داس خشیت، خار معصیت، روغن رجا، مصقله توکل، آب حسرت، آتش محبت، حقه تفویض، ازار صدق، مهر رضا، خانه صبر، طاق تسلیم (ص ۱۹۶). کمند عنایت، طناب محبت، شراب الفت، بوستان مؤانست، بساط رضا، اسپرغم مهر، تاج عز (ص ۱۹۹).

سخنی از تصحیح کتاب

جناب دکتر فاضل که به آثار شیخ جام دل بسته و علاقه‌مند است و آثاری چند از شیخ را تصحیح و نشر کرده و پاره‌ای را نیز در دست تصحیح و نشر دارد و سالها پیش از این، نیمی از انس التائبین را تصحیح و نشر کرده بود، اینک قامت آن را از روی شش نسخه خارجی (هندوستان، افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی) و داخلی، که وصف آنها را در مقدمه خویش آورده است، با همت و حوصله‌ای ستودنی، تصحیحی درخور کرده است و با افزودن آغازهای که در آن از شرح حال، آثار، فرزندان و مزار شیخ، سخن گفته و ویژگیهای سبکی انس التائبین را با یاد کرده نمونه‌هایی باز نموده است، و پایانه‌ای که در آن تعلیقاتی مفصل و فهرستهای کارگشا چون: فهرست آیات، فهرست روایات و امثال، فهرست واژه‌ها و ترکیببات، فهرست نام جایها و فهرست نام کسان آورده است، به ارزش و فایده کتاب افزوده است و از رهگذر پذیرش

دشواری و پرهیز از آسان‌کاری، کار درخور توجه‌ای سامان داده است.

مصحح فاضل کتاب در تعلیقات مفصل و گاه اطناب‌آمیز خود در باره احادیث، امثال، اشخاص و گاه لغات و ترکیببات و پاره‌ای مسائل دیگر، با بحثهای محققانه و نکته‌سنجانه‌ای که نشانگر فضل و دقت، تحقیق و همت، و رنج‌پذیری و مردکاری ایشان است، بهره خواننده را افزونی بخشیده‌اند. با این همه گاه واژه‌ها، ترکیبها و تعبیرهایی در کتاب هست که خواننده شرح و توضیح آنها را از مصحح انتظار دارد؛ اما هیچ توضیحی برای آنها نمی‌یابد، نه در تعلیقات و نه در فهرست واژه‌ها و ترکیببات. ای کاش مصحح محترم و فاضل کتاب درباره این گونه واژه‌ها و ترکیببات که برخی از آنها حتی در فهرست واژه‌ها نیز نیامده‌اند، خواننده را از تحقیقتها و نکته‌یابیهای خویش بی‌بهره نمی‌گذاشت. واژه‌ها و ترکیبهایی چون: «دورویه» (ص ۲۳۲)، «سفاوا» (ص ۳۲۲)، «وکیل در» (ص ۲۲۶ و...)، «شمارکردن» (ص ۳۱)، «خب» یا «وخب کسردن» (ص ۹۹)، «مسزد» (ص ۱۷۵)، و... به ویژه معنی نشدن واژه‌های کهنه و ناآشنایی چون آسا، اسکره یا سکره، برغ، پرچین، زهو، کاوک و... که در فرهنگها آمده‌اند و معنی کردن آنها برای مصحح همت‌مند و دشوارکاری چون جناب فاضل، زحمت‌آفرین نبوده، برای بسی از خواننده‌ها زحمت‌انگیز و دشواری‌آفرین است. و ای کاش جناب فاضل، که گاه واژه‌های آشناتری را معنی کرده‌اند، این گونه واژه‌های غریب را نیز معنی می‌کردند.

اینک جای آن است، که با اشارت به چند نکته

تصحیحی، دامن سخن فراهم چینیم:

۱- در عبارت «تا... مرد را برستان محبت فرو نکوبند»

ص ۱۸۳)، به قرینه ترکیبهای «بوتة بلا» و «آتش مصائب» که پیش از آن آمده‌اند، گمان دارم «محبت»، تصحیف و دگرگون شده «محنت» باشد.

۲- در همان جا، واژه «بباید» اگر غلط چاپی نباشد، گویا تحریف و دیگر شده «بباید» باشد.

۳- در عبارت «... مایه صرافى... نه عقل است، زیرا که هرکه را عقل بیشتر بودی صراف تر بودی»، به قرینه عبارتهای پیش و پس و نیز به گواهی کاستی معنایی، گویا باید این گونه باشد: «... نه عقل است، زیرا اگر عقل بودی هر که را عقل بیشتر بودی، صراف تر بودی». (آن را به عبارتهای پیش و پس که در بخش گزیده‌ها با عنوان «دل مایه صرافى» آورده‌ایم، بسنجید).

۴- عبارت «چون خزینه در بازنهادی» (ص ۲۶۴)، احتمالاً باید اینگونه باشد: «چون در خزینه باز نهادی».

۵- نیز به جای عبارت «من از تو بر دست می‌نگیرم» (ص ۳۲۱)، گویا نسخه بدل «من از تو دست بر می‌نگیرم» درست تر باشد. البته اگر در این دو مورد تأخر و پس نشینی حرف اضافه «در» و «بر» گونه‌ای کاربرد سبکی نباشد؛ گرچه نمونه‌های دیگری از این کاربرد را در این متن به یاد ندارم. هرچند در مثنوی حضرت مولانا چنین کاربردی را دیده‌ام؛ فتأمل.

۶- عبارت «بوی برناهار» (ص ۳۳۳) شاید تحریف «بوی بدناهار» باشد؛ یعنی بوی ناخوشی که بامدادان از دهان از خواب برخاستگان ناشتا برخاسته می‌شود. و اگر چنین باشد، ترکیب «برناهار» که در فهرست واژه‌های کتاب آمده است، درست نخواهد بود.

۷- واژه «عصبی» (ص ۲۹)، گویا تحریف «عصیبتی» یا «تعصبی» باشد.

۸- فعل «برکشید» (ص ۲۳۴)، به قرینه فعل‌های پیش و پس اگر «برکشد» باشد، درست تر می‌نماید.

۹- نیز واژه‌های «مقلوب» (ص ۲۰۴)، «استسز»

(ص ۲۳۱)، «کب کردن» (ص ۲۵۵)، «زنند» (ص ۲۹۰)، و «حرم» (ص ۲۳۷)، گویا غلط چاپی‌اند، و درست آنها به ترتیب اینهاست: قلب، است، کسب کردن، زیند، احرام. از نمونه‌های کمیاب غلط چاپی که خنده‌انگیز نیز هست، این دو نمونه (در ص ۲۹) است: جمله‌گویند گسانلا و «بریشاننکشی و شکدر...» به جای: «جمله‌گویندگان لا...» و «برایشان نکشی و شک در...». نظیر این بیت نظامی: «ولی چون بندگان گوشگیر است / ز خدمت بندگان را ناگزیر است» (خسرو شیرین، چاپ وحید، ص ۸ که اینگونه چاپ شده است: «ولی چون بندگیمان گوشگیر است».

پی‌نوشتها

- ۱- نظیر طنز و تعریض حافظ را در این بیتها نیز می‌بینیم: مرید باده فروشم که شیخ جام خرد اوست / هر آنکه زومددی خواست جام می‌بخشد (کمال خجندی، دیوان، ص ۴۲۲).
- برختم به ستم خون پسر جام و کنون / هر آنچه هست مرا وقف جام خواهد بود (جلال‌عسجد، دیوان، ص ۱۰۰).
- مستان اگر کنند «فغانی» به توبه میل / پیری به اعتقاد به از شیخ جام نیست (باباافغانی، دیوان، ص ۵۶).
- ۲- بیت حافظ، به گونه‌ای که نوشته آمد مطابق است با تقریباً همه نسخه‌های خطی و چاپی دیوان حافظ. نخست بار دکتر خانلری در «چند نکته در تصحیح دیوان حافظ» ص ۶، «شیخ جام» را به استاد یک نسخه خطی، تصحیف «شیخ خام» دانست و بحث و گفتگوهای را سبب شد. علامه دهخدا، نظر او را پستندید و حتی «جام می» مصرع نخست را نیز، تحریف «خام می» پنداشت و کسانی چون استاد سید محمد فرزاد و استاد جلال الدین همایی و دکتر غنی و... نظر او را نپسندیدند و بر درستی ضبط معروف دلیل آورده‌اند. برای دیدن برخی از این بحث و گفتگوها بنگرید به: سید

محمد فرزبان، مجموعه مقالات، ص ۲۰۰-۲۰۸؛ جلال الدین همایی، مقام حافظ، ص ۳۷-۴۰؛ علی اکبر دهخدا، مجموعه مقالات در باره حافظ، به اهتمام اکبر خدایرست، ص ۲۸؛ دکتر قاسم غنی، بحث در آثار و افکار حافظ، ج ۲، ص ۲۸۰؛ بها الدین خرمشاهی، حافظ نامه، ج ۲، ص ۱۲۷.

۳- از همان زاهدان عبوسی که حافظ در اعلام بی ارادتی به آنان می گوید: عوس زهد به وجه خسار ننشیند/ مرد خرقه دردی کشان خوشخویم. و از همان صوفیان سالوسی که در شأنشان سروده است: صوفی نهاد دام و سرخه بازگرد/ بنیاد مکر با فلك حقّه باز کرد

نقلها را برد آیا که عیاری گیرند

تا همه صومعه داران پی کاری گیرند

به زیر دلق مرقع کنندا دارند

دراز دستی این کوتاه آستینان بین

نقد صوفی نه همه صائی بی غش باشد

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد.

و بالاخره:

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پویشان

رخصت خبث نداد ارنه حکایتها برد

۴- درست دانسته نیست که چرا شیخ جام را «ژنده پیل» نام داده اند. شاید همان گونه که دکتر فاضل مصحح «انس الثائبین» اشارت کرده اند (ص ۲، مقدمه) سریدان و معاصران شیخ به دلیل بلندبالایی و درشت اندامی و زورمندی ظاهری، و نیز به دلیل بزرگی و والایی مقام معنوی و رشادتی که در ارشاد خلق داشته است، او را به چنین نامی خوانده اند.

۵- این کتاب با پیوست کرامات شیخ پس از وفات، نوشته شیخ احمد ترخستانی، و رساله ای در اثبات بزرگی شیخ احمد جام نوشته فرزندان شیخ (شهاب الدین اسماعیل) و بخشی از رساله سمرقنده نوشته خود شیخ و با تصحیح و تعلیق و مقدمه دکتر حشمت مزید، از سری پنجاه ترجمه و نشر کتاب یک بار به سال ۱۳۴۰، و دیگر بار به سال ۱۳۴۵ چاپ و نشر شده است.

۶- تصویر چنین چهره محتسبانه ای از شیخ است، که پایه و مایه طنز و تعریضهای حافظ و دیگران شده است؛ طنز و تعریضهایی که نمونه هایی که از آن ها را پیشتر دیدیم.

۷- از آثار شیخ تاکنون این کتابها چاپ و نشر شده است: بخشی از رساله سمرقنده همراه با مقامات ژنده پیل، مفتاح النجات، روضة اللائبین، سراج السائرین و انس الثائبین (با تصحیح و تحشیه دکتر علی فاضل) کنوز الحکمة (نیز گویا با تصحیح جناب ایشان در دست نشر است). دیوان شعری نیز منسرب به شیخ گویا چاپ شده است.

۸- محمد غزنی در این باره می نویسد: «... خداوند عالم دری از علم من لدنی بر وی گشاده گردانید تا بی آنکه از کسی چیزی آمرختی و یا شاگردی کردی و یا در پیش استاد بودی چند کتاب نیکو تصنیف کرد...» (مقامات، ص ۱۱۷).

۹- اهل کتاب و مطالعه بودن شیخ، از اشارتهای خود او در نوشته هایش به خوبی دانسته می شود؛ اشارت های چون: «در تفسیر امام ابوبکر سرورایانی (سورآبادی) دیدم که آورده...»، «فردوسی نیز یکی از حکمای امت محمد بوده است، در شاهنامه دیدم که او گفته است...»، «بسیار بنگریستم تا در هیچ کتابی چیزی هست که هرکند...». برای توضیح بنگرید به انس الثائبین، ص ۶ مقدمه، زیرنوشته شماره ۱۸.

۱۰- اینک فونده ای از ترجمه شیوای او: «خدای گفت عز و جل: هر که قضای مرا گردن نهد، و بر بالای من صبر کند، و بر نعمت من شکر کند، من بپرسم نام او را در زمره صدیقان روز قیامت، و او را با صدیقان برانگیزم، و هر کس که به قضای من رضا ندهد، و بر بالای من صبر نکند، و بر نعمت مرا شکر نکند، گو رو خدایی دیگر گزین جز از من...». در ترجمه: «من استسلم لفضائی و صبر علی بلائی و شکر لنعمانی کتبت صدیقاً و بمشته بدم التیمة فی زمرة الصدیقین. و من لم یرض بقضائی و لم یشکر لنعمانی و لم یصبر علی بلائی فلیختر الہا سوائی.»

۱۱- نویسنش و سرایش از سری مشایخ و به درخواست مریدان، گویا سندی برده است روا و رایج. آن گونه که شماری از آثار منظم و منثور برجای مانده از مشایخ چنین داستانی دارد. آثاری چون کشف المحجوب، ترجمه عوارف المعارف، مصباح الهدایة، مرصاد العباد، کشف الحقایق، الانسان الکامل، مثنوی حضرت مولانا و....

۱۲- آینه پژوهش: نویسنده بزرگوار در این قسمت گزیده هایی از سخنان شیخ جام را در ذیل عناوین عظمت عشق، وصف ناپذیری عشق، بی کراتنگی عشق، وصف عارف، وصف صوفی و... آورده بودند که به خاطر جلوگیری از اطناب مقال حذف شد.

۱۳- شرح و بیان آرایه های یادشده را باید از نوشته های بدیعی بازجست. البته شرح و بیان آرایه هایی چون پاغازی و قرینه سازی و تعریف و تقسیم آنها را که در کتابهای بدیعی نیست؛ از نوشته بدیعی این جانب با نام «هنر سخن آرای» بجویید.